

چرایی انقلابی شدن ایران*

نیکی ر. کدی**

ترجمه فریدین قریشی***

چکیده: نویسنده در این مقاله درصدد تبیین چرایی انقلاب خیز بودن جامعه ایران در مقایسه با سایر کشورهاست. وی عوامل دخیل در این خصوص را به عوامل منحصر به فرد و غیرمنحصر به فرد تقسیم کرده است. واکنش هویت فرهنگی قدرتمند ایران به حضور امپریالیسم، ثنویت‌گرایی ذهنی در ایران و نقش ویژه علمای شیعه در جامعه از جمله عوامل منحصر به فرد آن می‌باشد و عواملی چون تکیه حکام به قدرتها و درآمدهای خارجی و وضعیت خاص اقتصادی عوامل غیرمنحصر به فرد آن را تشکیل می‌دهد. نیکی کدی در مقاله دیگری با همین عنوان متغیر «تعدد شهری» (Multi-Urbanism) را نیز به عوامل مذکور اضافه می‌کند. به نظر او تعدد شهری قیامها و شورشهای ایران، سرکوب آنها را دشوار ساخته و باعث کثرت وقوع آنها شده است.

* این مقاله ترجمه‌ای است از:

Nikki R. Keddie, "Why Has Iran Been Revolutionary?", *Iran and The Muslim World: Resistance and Revolution*, London: MacMillan press Ltd, 1995, pp 60-72.

** استاد رشته تاریخ دانشگاه کالیفرنیا.

*** عضو هیأت‌اعلم گروه جامعه‌شناسی انقلاب، ده‌هشکده امام خمین (س) و انقلاب اسلام.

من در سال ۱۹۸۳ طی مقاله‌ای انقلابهای ایران را با سایر انقلابهای بزرگ جهان و انقلاب مشروطه ۱۹۰۵-۱۹۱۱ را با انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ تطبیق و مقایسه کردم.^۱ در اینجا می‌خواهم از راه و روش متفاوتی به تاریخ قیامها و انقلابهای بعد از سال ۱۸۹۰ ایران، نگاه کرده و پرسشی در این خصوص مطرح سازم. پرسش این است که چه خصوصیات ایران را به حدی انقلاب خیز کرده است که نسبت به سایر کشورهای مسلمان و همین‌طور نسبت به کلیه کشورهای جهان سوم به استثنای یکی دو مورد از این کشورها انقلابها و شورشهای بیشتری داشته است. بنابراین در این گفتار، هدف ما مقایسه انقلابهای ایران با کشورهای غربی و یا مقایسه انقلابهای ایران با یکدیگر نیست، بلکه ایران را با دیگر کشورهای مسلمان و کشورهای جهان سوم مقایسه خواهیم کرد.

برای بیان ماهیت عینی این مقایسه (که اولین بار آن را قبل از پاییز ۱۹۷۸، یعنی هنگامیکه ماهیت انقلابی ایران چندان آشکار نبود، در یک کنفرانس ارائه دادم) نخست باید گفت: ایران تنها کشوری است که در میان کشورهای مسلمان، یک سلسله نهضت‌های بزرگ داشته است که حداقل در کوتاه‌مدت موفق بوده‌اند. در این نهضتها شمار زیادی از ساکنین شهرها به فعالیت سیاسی توده‌ای کشانده شدند. دو مورد از این نهضتها در سالهای ۱۹۰۶ و ۱۹۷۹ اتفاق افتاد که تغییر قهرآمیز شکل حکومت را در پی داشت و به همین لحاظ عموماً از آنها به انقلاب تعبیر می‌شود. دو مورد دیگر از نهضت‌های توده‌ای که در سطح ملی بوده و قدرتهای سیاسی را تا حد زیادی مجبور به عقب‌نشینی کرد عبارتند از: اعتراض تنباکو در ۱۸۹۱-۱۸۹۲ و نهضت ملی شدن صنعت نفت مصدق که سالهای ۱۹۵۱-۱۹۵۳ زمان زمامداری وی بود. علاوه بر اینها، تعدادی جنبشهای اجتماعی منطقه‌ای بویژه در شمال کشور وجود داشت که در مورد آنها می‌توان تعبیر قیام (revolt) را به کار گرفت. اغلب این قیامها موقتاً به پیروزی دست یافتند. هیچ کشور مسلمانی در همسایگی ایران یک چنین سلسله‌ای از قیامها و انقلابات مدرن را تجربه نکرده است. در سایر کشورها، تغییرات عمده حکومتی اغلب از طریق کودتاها و حرکت‌های نظامی حاصل گشته است و هنگامی که چنین کودتاهایی نمایانگر عقاید و نیروهای اجتماعی جدید بوده‌اند و سلطنت‌های مطلقه را سرنگون نموده‌اند، به این اعتبار آنها را اغلب انقلاب نامیده‌اند: قضیه نجیب و ناصر در مصر در سال ۱۹۵۲، قاسم در عراق در سال ۱۹۵۸، و قذافی در لیبی در سال ۱۹۶۹، از جمله مصادیق این مدعا می‌باشند. صرف‌نظر از میزان حمایت توده‌ای

ایدئولوژیکی از آنها، باید گفت قدرت آنها بر پایه یک نهضت توده‌ای عظیم به دست نیامده است. در گذشته این کشورها نیز نهضت‌های موقتی نظیر نهضت تنباکو و انقلاب مشروطه ایران وجود ندارد. شاید آنچه بعد از جنگ جهانی اول در ترکیه اتفاق افتاد نزدیکترین حرکت به پدیده تغییر بنیادین قدرت از طریق یک نهضت توده‌ای بود. چرا که در ترکیه برای باز پس گرفتن سرزمین متعلق به ترکها از متفقین، نهضتی به راه افتاد که ویژگی یک نهضت نظامی توده‌ای مورد حمایت از سوی جمعیت غیرنظامی را داشت و به شکل کودتا نبود. این نهضت پایان سلطنت و نظام امپراتوری عثمانی را به دنبال داشت.

حتی اگر در جهان سوم، کشوری پیدا کنیم که از لحاظ تاریخ مدرن شورش و انقلاب با ایران قابل مقایسه باشد، چنین کشوری در دنیای مسلمانان نخواهد بود، ولی احتمالاً چین، چنین کشوری است. در کشور چین قیام عظیم روستایی تایپینگ (Taiping) در اواسط قرن نوزدهم، به کمک غریبها سرکوب گردید؛ اما در آغاز قرن بیستم، قیامها با شورش‌هایی که بعدها شورش مشت‌زنان (Boxer Rebellion) نام گرفت و مشخصه اصلی آن خصلت ضدخارجی آن بود، مجدداً به راه افتاد. سپس انقلاب ۱۹۱۲ اتفاق افتاد که سلطنت منچو را سرنگون کرد و به لحاظ نظری، یک حکومت مشروطه را تأسیس نمود. این امر نه تنها اختلافات جنگ‌سالاران (Warlord) بلکه ایجاد ائتلاف ناسیونالیستی - کمونیستی در جنبش کمیتانگ دهه ۱۹۲۰ را در پی داشت. سپس از دهه ۱۹۳۰ در چین یک منطقه خودمختار کمونیستی به وجود آمد که زمان پیروزی کمونیستها در سال ۱۹۴۹ حساسیت فراوانی پیدا کرد. حال می‌توان پرسید که آیا در وضعیت خاص ایران به عنوان یک ملت انقلابی می‌توان شاخصهایی یافت که بین ایران و چین مشترک بوده و وجه افتراق آنها با ملل کمتر انقلابی باشد؟ پژوهشی در این مورد صورت نگرفته است. البته این امر قطعاً پاسخ کاملی برای پرسش ناظر بر چرایی انقلابی بودن ایران نخواهد داد؛ اما ممکن است نقطه شروعی را فراهم کند:

اولاً باید بپذیریم که ایران از چند لحاظ با چین افتراقات اساسی دارد. ایران سرزمینی بسیار خشک است و این امر به‌طور عمده‌ای باعث شده است بخش زیادی از جمعیت آن را نفوس عشایری و شبانی تشکیل دهند. غیر از دو استان شمالی که از بارش فراوانی برخوردارند، ایران فاقد جماعت دهقانی متراکم و سازمان‌یافته است. تئوکفوسیسیسم و مذهب عمومی چین شباهتی با اسلام شیعی ایران ندارند. بنابراین، آشکارترین ابعاد دو فرهنگ به‌طور بارزی تفاوت

دارند. ولی یک شباهت فرهنگی بین آنها وجود دارد که دارای عنوان خاصی نیست و آن یک حس همبستگی ملی و تاریخی است که هر چند از منابع ناسیونالیسم مدرن می‌باشد، ولی پیش از پیدایش آن وجود داشته است. چین و ایران هر دو کشورهایی با هویت فرهنگی طولانی در چهارچوب مرزهای تقریباً مشابهی هستند و هرچند هویت ایرانی گاهی اوقات بیش از آنکه در قالب تعبیراتی ملی مشاهده شود در قالب تعبیرات مذهب شیعه تجلی یافته است، این هویت هنوز به وضوح احساس می‌شود. چنانکه بخشی از این پدیده در شکل گرایش گسترده بیسوادان برای حفظ نمودن قطعات بلند شعر کلاسیک فارسی متجلی می‌شود. می‌توان گفت که ناسیونالیسم ایرانی دارای کمترین حدّ تصنع در بین ناسیونالیسم‌های موجود در خاورمیانه می‌باشد، چرا که متکی بر امپراتوریهای بزرگ ایرانی پیش از اسلام می‌باشد که عموماً از طریق متن حماسی مکتوب فارسی یعنی شاهنامه که در سطح گسترده‌ای شناخته شده و توسط افراد بیسواد از بر شده است صورت می‌پذیرد.

البته هویت‌های فرهنگی دیرینه، به خودی خود، مشوق انقلاب نیستند. اما زمانی که در کنار حضور سنگین یک امپریالیست غربی قرار می‌گیرند و این حضور به عنوان تهاجمی علیه هویتی به حساب می‌آید که شدیداً محافظت شده است می‌توانند چنین کاری را انجام دهند. باید به این نکته مهم توجه داشت که چین و ایران هر دو در اعصار مدرن ظاهراً استقلال خود را حفظ کردند، اما هر دو حداکثر نفوذ و دست‌اندازیهای امپریالیستی غرب را تجربه نمودند. ایران تا سال ۱۹۱۷ محور رقابت روس و انگلیس برای نفوذ در شرق بود و از سال ۱۹۴۵ ایالات متحده آمریکا، به عنوان قدرت سوم بدانها اضافه شد و این کشور اغلب در رقابت برای کنترل اوضاع و تحصیل منافع، قدرت مسلط بود. در چین به کشورهای مذکور، ژاپن و آلمان نیز افزوده می‌شد. به نظر می‌رسد این نوع از دست‌اندازیها و رقابت گسترده‌ای که برای نفوذ انجام می‌گیرد، اعتراضات و جنبشهای عمدتاً ضدخارجی را برمی‌انگیزد. این امر بویژه در خصوص کشورهایی همچون چین و ایران که دارای یک حس قوی در باب وحدت و ارزشهای فرهنگی خودشان می‌باشند، صادق است. تمام قیامهای ایران یک صبغه قوی ضدخارجی در زمینه‌های فرهنگی و سیاسی داشته‌اند. درخصوص چین نیز همین‌گونه است. در قیامهای چین گاهی اوقات چنین خصلتی خفیف بوده است ولی در شورش مشت‌زنان این صبغه بسیار قوی بوده است. بنابراین یک احساس قوی هویتی و همچنین ارج و اهمیت فرهنگ خودی مساعادت کرده است تا این دو کشور بیش از حد

معمول ضدخارجی باشند.

یک نکته مهم درباره ایران و چین این است که در هر دو کشور، دو یا چند قدرت خارجی به طور همزمان و بشدت درگیر سعی و تلاش برای کنترل این کشورها شده‌اند. این امر بخش اعظم تاریخ جدید آنها را با کشورهایی چون مصر و ترکیه متفاوت ساخته است. کما اینکه در مصر نیز زمانی نهضت عربی به راه افتاد که انگلیس و فرانسه برای نفوذ در آن کشور با هم رقابت می‌کردند. پس می‌توان گفت هنگامی که تنها یک کشور بر اوضاع مسلط شود، استقلال ظاهری حفظ می‌شود و کشور مستعمره بشدت تحت کنترل قرار می‌گیرد و تنها در مراحل نهایی یک جنبش ضد استعماری، گاهی اوقات قیامی اتفاق می‌افتد. پتانسیل بی‌ثباتی حاصل از رقابت بین قدرتهای خارجی در یک کشور، در جنبش تنباکوی ایران بوضوح به چشم می‌خورد. در این جنبش روسها بر علیه بریتانیا پشتیبان معترضین بودند و در انقلاب مشروطه بریتانیا در مراحل اولیه قیام به انقلابیون مساعدت نمود. بنابراین دخالت گسترده خارجی (مرحله مابین اشغال استعماری مستقیم و نفوذ ناچیز غربی)، بصورت حضور و رقابت سنگین بیش از یک قدرت غربی می‌تواند به عنوان مشوق قیام تلقی شود. این امر بویژه در کشورهایی که دارای هویت فرهنگی قوی باشند، آنها را بیش از حد معمول دشمن دخالت گسترده غرب می‌کند.

عامل دوم در تاریخ انقلابهای توده‌ای ایران در ماهیت هویت فرهنگی ایرانی که با هویت فرهنگی سایر مسلمانان متفاوت است متجلی می‌شود. این امر بحثی کمیت‌پذیر و یا به‌طور دقیقی قابل تعریف نیست. محورهای عمده‌ای از زمانهای گذشته در کلیه نهضتهای سیاسی ایران به نحو تکراری ظاهر شده است. این مسأله حتی هنگامی که عقاید متفاوت سیاسی و مذهبی اظهار می‌گردد نیز صادق است. یکی از اینها را شاید بتوان اعتقاد به ثنویت و دوگانگی خیر و شرّ نامید که سابقه آن شاید به قدمت آیین زرتشت، مانویت و یک سلسله بدعتهای معروف ناظر بر دوگانگی خیر و شرّ باشد. آخرین تجلی این امر در ایدئولوژی شیطان بزرگ می‌باشد. این عقیده در مفاهیم شیعی به‌طور فراوانی ابراز گشته است و محور آن ادبیات معطوف به [امام] حسین می‌باشد که به دستور خلیفه شرو اموی به قتل رسیده است. مقایسه پادشاهان با امویان به طور ادواری در قرن نوزدهم در نهضتهای ضدقاجار به انجام رسید و در نهضتهایی که علیه محمدرضاشاه به راه افتاد تکرار گشت. تقسیم همه چیز در جهان به دو دسته خیر و شر همواره به انقلاب نمی‌انجامد، اما ذهنیتی را می‌آفریند که نسبتاً حرکت به سوی اقدامات انقلابی را آسان

می‌سازد. جهان عموماً به صورت خاکستری (نسبی‌گرایانه) و یا بینابین مشاهده نمی‌شود. بلکه معمولاً به صورت یک محیط بد تلقی می‌شود که ممکن است توسط رهبران شبه منجی که نماد خیر در برابر شرّ می‌باشند، به محیطی خوب تبدیل شود. از نظر سیاسی در غیاب چنین رهبرانی و قیامهای آنها کاری از پیش نخواهد رفت. بسیاری از مردم شاید از سیاست کنار کشیده و بدان بدگمان باشند؛ اما وقتی که یک رهبر فرهمند (کارزماتیک) خیر ظهور می‌کند، آنگاه مردم به دنبال او حرکت خواهند کرد - همان‌گونه که به دنبال مصدق و [امام] خمینی به راه افتادند - و او را به عنوان یک مبارز بزرگ علیه ستمگران تلقی خواهند نمود. در دو مورد فوق، در درجه اول، رهبر [به عنوان یک مبارز] علیه ستمگران خارجی تلقی شده است. در چنین حالتی بسیاری از مردم که چندان تمایلی به مبارزه نشان نمی‌دادند حاضر خواهند بود حتی زندگی خود را فدا کنند. اصطلاح شیعی شهید که تا حال ناظر بر چیزی بیش از یک اراده مشترک انسانی برای جنگ یا مبارزه برای اعتقادات شخصی بوده است، در ایران معاصر به یک اوضاع و احوال محدود سیاسی محدود می‌شود که بسیاری از آنها به قیام و شورش متصل می‌شوند. در زمانهای اخیر دوگانگی خیر و شر معمولاً خارجیان شروری را دربرمی‌گیرد که به ایران ظلم می‌کنند و اینگونه هم نیست که همواره حالت مذهبی داشته باشد. جنبش مصدق شاهد این مدعاست. قرینهٔ دوگانگی خیر و شر، مسألهٔ عدل و ظلم است که ریشه در الهیات شیعی و معتزلی دارد.^۲

عامل سوم که ایران را به‌طور اخص انقلابی می‌سازد با اصل فرهنگی فوق‌گروه خورده است و به نقش ویژهٔ علمای شیعی ایرانی، که به‌طور مؤثری در بسیاری از قیامها و انقلابهای ایران معاصر، دخیل بوده‌اند مربوط می‌شود. من در جای دیگری دربارهٔ تحولات و ویژهٔ علما مطالبی نوشته‌ام و اینجا مطلب را با خاطر نشان کردن این نکات خلاصه می‌کنم که آنان استقلال نهادی و مالی بیشتری نسبت به روحانیون سنی دارند. همچنین، آنان یک نقش سلسله‌مراتبی متناسب با شأن روحانی خود به وجود آورده‌اند که برخلاف علمای سنی در صورت لزوم، به عنوان رابطین مؤمنین و خداوند تلقی می‌شوند. آنها همچنین از نقش رهبران برجسته خود در خارج از سرزمین ایران و کنترل آنها بر شاهان استفاده می‌کردند.

با وجود اهمیت علما در تحولات جنبش تنباکو، انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی، اخیراً عده‌ای از نویسندگان در داخل و خارج ایران عنوان کرده‌اند که نقش علما در این نهضتها اندک بوده است.^۳ رأی این نویسندگان در تصحیح مبالغاتی که در سنجش نقش روحانیون به عمل آمده

است سودمند است؛ اما به نظر می‌آید که خود آنها در ناچیز انگاری نقش مهم و مستقل علما در این نهضتها اغراق نموده‌اند. حتی اگر همان‌گونه که برخی از این نویسندگان عنوان کرده‌اند کسی بر این عقیده باشد که تجار و روشنفکران علما را در جنبش تنباکو یا انقلاب مشروطه به فعالیت سیاسی کشیده‌اند، به این معنا که کسانی که بیش از آنها احساس تعهد می‌کردند ولی برای کسب مشروعیت توده‌ای به نام و نشان علما نیازمند بودند آنها را به صحنه آوردند، این نکته باز باقی خواهد بود که چنین امری در هیچ کشور سنی قابل تحقق نیست. چرا که اولاً هیچ گروهی از رهبران روحانی سنی به خودشان اجازه ارتباط با اقدامات شورشگرانه و انقلابی بر علیه حکومت را نمی‌دهند و در کشورهای سنی قریب به کل رهبران روحانی غیرسیاسی و یا مدافع حکومت بوده‌اند. ثانیاً، علمای سنی به اندازه علمای شیعی توان مالی و فرهنگی نداشته‌اند. بنابراین تلاش شورشیان کشورهای سنی برای پیوند دادن رهبران روحانی به جنبشها بسیار اندک بوده است. چنین تلاشی نه تنها بی‌فایده بوده است بلکه حتی در صورت موفقیت این کار نیز، پیوستن علما تأثیری شبیه تأثیر همتایان شیعی آنها در ایران نداشته است. نمی‌توان تصور کرد که یک عالم عالی‌رتبه سنی فتوایی را علیه استعمال دخانیات همانند آنچه در جنبش تنباکو اتفاق افتاد صادر و یا تأیید نماید، و همین‌طور نمی‌توان تصور کرد که عموماً کسی از چنین فتوایی در مقایسه با آنچه در ایران اتفاق افتاد تبعیت کند. بنابراین استدلال یادشده درخصوص نقش علما که عمدتاً مبتنی بر نفرت قابل درک سکولارها است و ناظر بر اینکه روحانیت هیچ کار مثبت و مهمی نتوانستند انجام دهند، اعتبار خود را از دست می‌دهد. البته این استدلال در تمام جزئیات آن بی‌اعتبار نیست، چرا که شاید در پاره‌ای موارد صحیح باشد؛ ولی در سطح کلی، مقایسه نقش سیاسی منحصر به فرد علمای شیعی ایران با نقش سایر علما نشان می‌دهد که چنین استدلالی معتبر نیست.

آنهایی که اهمیت علما را انکار می‌کنند یک چنین مقایسه‌ای را انجام نداده‌اند بلکه تلاش کرده‌اند نشان دهند که چگونه بسیاری از علما در تمام مقاطع زمانی مخالف انقلاب، مشروطه‌خواهی و یا پیشرفت اجتماعی بوده‌اند و چگونه حتی علمایی که با انقلاب و جنبش اعتراض اجتماعی مرتبط بوده‌اند عمدتاً به وسیله گروههای غیرروحانی و روشنفکران به صحنه آورده شدند و اغلب برای اهداف خودخواهانه و یا مقاصد محدود عمل کرده‌اند. بخش عمده‌ای از این استدلال حقیقت دارد اما حتی در صورتی که با استدلال این پژوهشگران در حالت افراطی

آن نیز موافق باشیم، باز تعدادی از علمای ایران در جنبش تنباکو، انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی نقش انقلابی پراهمیتی داشته‌اند و این موضوع اصلاً قابل مقایسه با بخش اعظم علمای سایر کشورهای اسلامی نیست. علما برای مخالفت با حکومت مطلقه سلطنتی دلایل خاص خودشان را داشتند و بخشی از آنها نیز مخالف حکومت نبودند، اما نقش تمام و کمال آنها در بسیج بخش اعظمی از جمعیت شهری در جنبشهای ضد سلطنتی قرن گذشته، منحصر به فرد است، و این امر در تبیین و توضیح بسیج مکرر بخشهای اعظمی از جمعیت در جنبشهای شورشی و یا انقلابی مساعدت می‌کند. سلسله مراتب و سازمان علمای ایران در بسیج توده‌ها نقش مهمی داشت. مشکل می‌توان باور کرد که اگر علمای ایران همانند علمای سنی بودند توفیق و سازماندهی جنبشهای شورشی از اغلب کشورهای سنی بیشتر می‌شد. هدف ما کوشش برای رسیدن به یک اجماع نظر در باب تعیین مثبت و یا منفی بودن موضع علما در قبال انقلاب نیست، پرسش این است که ایران در دنیای مسلمانان چه خصلت ویژه‌ای داراست که در تمام قیامها و شورشهای آن به استثنای قضیه مصدق، بخش عمده علما به نفع قیام یا شورش موضع گرفته‌اند. البته صرف نظر از اینکه بسیاری از آنها ممکن است به وسیله شورشیان غیرروخانی به این تصمیم هدایت شده باشند. در باب مصدق نیز باید اضافه کنیم هرچند وی موقتاً با حمایت اندک علما توفیق یافت، محل تردید است که او می‌توانست یک نظم اساسی جدید را بدون چنین حمایتی پیاده کند.

به طور بی‌طرفانه‌ای می‌توان گفت عوامل متعدد دیگری از حیث سیاسی، اقتصادی و فرهنگی برای تبیین قیامها و انقلابهای ایرانی وجود دارند؛ اما بسیاری از آنها در سایر کشورها به نحو مکرری وجود داشته‌اند ولی به شورش نینجامیده‌اند. در واقع من به دنبال عواملی بوده‌ام که در سایر کشورهای مسلمان تکرار نشده است. البته عواملی که در سایر جاها نیز وجود داشته سزاوار توجه است؛ چرا که چنین عواملی هرچند منحصر به فرد بودن ایران را تبیین نمی‌کنند ولی به هر حال در وقوع جنبشهای ایران مؤثر بوده‌اند.

یکی از عواملی که احتمالاً منحصر به ایران نیست اما شاید در ایران بسیار قویتر از سایر مناطق است، تکیه سنگین حکام ایران به قدرتها و درآمدهای خارجی است. این امر منجر به این شده است که آنها منافع مردم خودشان حتی گروههای قدرتمندی همچون طبقه بازار را ندیده بگیرند. در زمان سلسله قاجار این پشتگرمی معطوف به بریتانیا و روسیه بود و حکام ایران حتی

متقبل تقویت اولیه خویش و بخشیدن بهبود مقدماتی به نظام اداری که بسیاری از حکومت‌های خاورمیانه بدان اهتمام داشتند نبودند. البته امنیت داخلی در زمان ناصرالدین شاه (۱۸۴۸-۱۸۹۶) جدی گرفته شد. ولی این اصلاحات نیز در حدی نبود که منجر به تشکیل یک ارتش مدرن در ایران شود. در این میان فرضیه اعلام نشده‌ای بر این مبنا وجود داشت که انگلیس و روسیه همدیگر را از تهدید سرزمین ایران برحذر خواهند داشت. فقدان ارتش مدرن بدان‌جا منتهی شد که در جنبش تنباکو و انقلاب مشروطه پادشاهان وقت نیروی مسلح کافی برای ارباب و یا سرکوب قیام در اختیار نداشتند و به این ترتیب شورش گسترش یافت و پادشاهان مجبور به اعطای امتیازات عمده شدند. به این ترتیب عقب‌ماندگی نسبی و خلاء نوسازی در ایران در مقایسه با امپراتوری عثمانی یا مصر، موجبات تشویق قیامها برای شکل‌گیری و کسب امتیاز را فراهم آورد. البته در زمان برسرکارآمدن مصدق و یا در انقلاب اسلامی مسأله کمبود نیروی مسلح مطرح نبود. در واقع در مقاطع مزبور قرائن موجود حاکی از آن است که وابستگی به خارج نقش بازدارنده‌ای در برابر استفاده از نیروی نظامی در داخل کشور ایفاء می‌کرد. هم در دوره مصدق و هم در خلال انقلاب اسلامی، محمدرضا شاه به نحو بارزی تابع توصیه‌های خارجی بود و تنها زمانی حاضر به استفاده گسترده از زور علیه دشمنان داخلی بود که یک قدرت خارجی، همانند سال ۱۹۵۳ [قضیه کودتای ۲۸ مرداد]، ابتکار عمل را به دست گیرد.

جنبه دوم تأثیر وابستگی ایران به قدرتهای خارجی که به بی‌توجهی رژیم نسبت به طبقات فرادست کشور دلالت دارد، سیر برخورد نامناسب رژیم با طبقه پراهمیت بازار می‌باشد. این رفتار نامناسب شامل تجار و پیشه‌وران سنتی که حائز اهمیت فراوان بودند می‌شود. یکی از خصوصیات اجتماعی ایران، در مقایسه با بقیه کشورهای خاورمیانه، بقا و حتی ترقی طبقه مهم تجار مسلمان می‌باشد که با غربیها در خلال قرن نوزدهم و بیستم سرسازگاری نداشته‌اند: این طبقه مسلمان در مصر و ترکیه اهمیت چندانی نداشت. طبقه مزبور در تمام جنبشهای شورشی و انقلابی ایران اهمیت فراوان داشته است. این امر در جای خودش سزاوار بحثی در خور خویش است؛ اما اینجا نکته اصلی مرتبط به بحث ما این است که تا چه حدی رژیمهای سلطنتی ایران مایل به عدم توجه به منافع این گروه در مقاطع حساس بودند. اعطای امتیاز تنباکو به یک تبعه انگلیس در سال ۱۸۹۰ با منافع کثیری از تجاری که به داد و ستد تنباکو می‌پرداختند تعارض داشت، در حالی که به نظر می‌آمد رژیم اعتنایی به این موضوع ندارد. قبل از انقلاب مشروطه

تجار شورش فعالی علیه مسیونوز بلژیکی مسئول گمرکات ایران به راه انداختند. او متهم بود به اینکه بین تجار ایرانی و خارجی به نفع خارجیان تبعیض روا می‌دارد. تجار ناراضی‌تیبهای دیگری نیز داشتند و این نکته شایان توجه است که به نظر اکثر مورخین، انقلاب مشروطه از دسامبر ۱۹۰۵ یعنی زمانی که تجار قند متهم به افزایش قیمت شده و به فلک بسته شدند آغاز گشت.

در دوره پهلوی تجار سنتی بخش کوچکی از اقتصاد کشور را در دست داشتند؛ اما برخورد نامناسب با آنها درست در سالهای قبل از انقلاب اسلامی، قطعاً در تسریع و تقویت انقلاب مؤثر بود. مبارزه شاه علیه به اصطلاح گرانفروشان به طور حساب‌ناشده‌ای به سمت مبارزه با تجار سنتی و بازار کشیده شد. همچنین بازار به عنوان طبقه‌ای شدیداً وفادار به علما یعنی کسانی که مخالف رژیم و مرکز بالقوه شورش بودند تلقی شد. بنا به آنچه گفته شد می‌توان علل حرکت‌هایی همچون از بین بردن بازار پیرامون حرم [امام رضا(ع)]^۴ و پراکنده ساختن آنها به نقاط دور دست شهر در مشهد و همچنین تهدید به ایجاد بزرگراهی از میان بازار در تهران را بهتر درک نمود. پهلوی احساس می‌کرد که می‌تواند بدون اعتنا به گروه‌های سنتی همانند علما، عشایر و بازاریان سیاست‌های خود را دنبال کند و مقامات چنین امری را به دلیل حمایت ایالات متحده آمریکا و درآمدهای نفتی که منبع تأمین مالی نیروهای حافظ امنیت داخلی و خارجی بود، باورپذیر یافتند. ولی گروه‌های سنتی در حد قابل ملاحظه‌ای سازمان‌یافته و مقاوم بودند و حرکت‌هایی که علیه آنان انجام گرفت بیش از آنکه موجب ارباب آنها شود منجر به تحریک حس مقاومت و مخالفت آنها گردید.

به نظر می‌آید که یک مطالعه تطبیقی در باب بازاریان ایران در مقایسه با طبقات مشابه در کشورهای دیگر خاورمیانه این فرضیه را تقویت خواهد کرد که تجار مسلمان در ایران نسبت به جاهای دیگر نمود و اهمیت بیشتری داشته و از استقلال انزوتتری در برابر حکومت برخوردارند. آنها در مقایسه با سایر کشورها با علما نیز پیوند مستحکم‌تری داشته‌اند. همچنین نسبت به سایر کشورهای خاورمیانه، رژیم‌های سلطنتی ایران تمایل بیشتری نسبت به عدم توجه به منافع طبقات قدرتمندی همچون تجار و علما از خود نشان داده‌اند. انجام چنین کاری تا حدی بدین لحاظ بوده است که آنها بر این باور بودند که قدرتهای خارجی یا در این اواخر پول نفت، نهایتاً ناجی آنها خواهد بود. به این ترتیب آنها خود را مجبور به محافظت از منافع داخلی ایران نمی‌دیدند.

برخی از علل بلافصل انقلابهای ایران به طور همسانی در سایر کشورها نیز بوضوح یافت می‌شود و بهمین لحاظ چنین عواملی هرچند شروط لازم بوده‌اند ولی شرایط کافی را مهیا نمی‌کنند. بنابراین فقط وقتی ویژگیهای منحصر به فردی در باب تحولات ایران، همانند خصائل مذکور، یافت شود، می‌توان گفت که چنین عواملی گرایش شدید ایران به انقلاب را تبیین می‌کنند. از جمله عوامل غیر منحصر به فرد در انقلابهای ایران عوامل اقتصادی است. این عوامل در تمامی جنبشها ایفای نقش کرده‌اند. در انقلاب مشروطه ایرانیان تا حدی به تأثیرات اقتصادی چندین مورد وام خارجی واکنش نشان دادند. چراکه این وامها منجر به افزایش مالیاتها شده و در مسیر تولید صرف نشده بودند. چنین وامهایی مخارج سنگین دربار را به طور موقت تأمین می‌کرد ولی این مردم بودند که مجبور به بازپرداخت مبالغ مزبور بودند. تجار از شرایط رقابت با خارجیان و بویژه از مدیر بلژیکی گمرکات که متهم به عمل به نفع خارجیان می‌شد منزجر بودند. همچنین جنگ روسیه و ژاپن و انقلاب روسیه منجر به تورم گشته بود. اقتصاد در سالهای بعد از ۱۹۰۵ در بحران فزاینده‌ای گرفتار آمده بود. تجار که با جدیت در جنبش تنباکو و انقلاب مشروطه مشارکت داشتند بسیاری از نارضایتی‌هایشان جنبه اقتصادی و یا اقتصادی - سیاسی داشت و بر علیه شرایط رقابت با خارجیان و سلطه بیگانگان مبارزه می‌کردند.

در انقلاب اسلامی نه تنها بسیاری از طبقات متوسط سنتی و مدرن نارضایتی خود را بروز دادند بلکه بسیاری از کشاورزان و کارگرانی که از ریشه اولیه خود جدا شده بودند از وضع موجود شکایت داشتند. به علاوه قبل از انقلاب یک پدیده نوعی منحنی جی (J) وجود داشت که بر طبق آن به دنبال یک پیشرفت اقتصادی، سقوطی در این عرصه بوجود آمده بود.^۴ به هر حال این موضوع و سایر نیروهای اقتصادی در حدوث انقلاب اهمیت داشتند، ولی باید به این نکته مهم توجه داشت که نباید این عوامل را به مثابه عوامل کلیدی تلقی کرد و نباید تصور نمود که چنین عواملی در ایران بیش از سایر کشورهای خاورمیانه وجود داشته است.^۵ سایر تولیدکنندگان بزرگ نفتی منحنی جی (J) وخیم‌تری نسبت به ایران داشته‌اند و در حالی که به دنبال یک پیشرفت و بهبود واقعی و عمده در سطح درآمد، یک سقوط واقعاً بزرگ تجربه شده است، در هیچ کدام از آنها انقلاب یا شورشی پدید نیامده است. پس شاید بتوان عوامل اقتصادی را در پرتو یک مطالعه تطبیقی به عنوان عوامل لازم ولی ناکافی برای تحقق انقلاب به‌شمار آورد.

در انقلاب ۱۹۷۸-۱۹۷۹ شماری از عوامل عمده، که برخی از آنها منحصر به ایران بودند و

برخی در سایر زمانها و مکانها یافت می‌شدند در اقترانی ویژه گرد هم آمدند. در این خصوص یکی از مواردی که تا اینجا بدان اشاره نکرده‌ایم اهمیت ارزیابی شاه درخصوص برنامه حقوق بشر کارتر، رئیس‌جمهور وقت امریکا، است. شاه به طور قابل ملاحظه‌ای دربرآورد اهمیت این برنامه راه اغراق را پیمود و این موضوع در کنار آگاهی وی به بیماری خویش، او را به کاهش سانسور و سایر محدودیتها رهنمون ساخت. این کار منجر به افزایش ناگهانی انتشارات، سازمانها، آشکارشدن احساسات فرو خفته علیه پلیس مخفی، مهار تضيیقات علیه حقوق بشر و تحولاتی از این دست گردید. دوره رهبری روشنفکران در اواخر ۱۹۷۷ سرعت تحت‌الشعاع دوره تظاهراتهای توده‌ای تحت رهبری روحانیون در ۱۹۷۸ واقع گشت. دوره اخیر تنها با نوع ایرانی سازمان روحانیت به رهبری فرهمند آیت‌الله خمینی امکان‌پذیر بود. هر چند غیرروحانیون در رهبری انقلاب تا سرحد پیروزی آن در ۱۹۷۹ اهمیت بسیار زیادی داشتند؛ ولی نمی‌توان تصور کرد که بدون حضور روحانیون پیروزی نهایی انقلاب در سرنگونی کامل رژیم امکان‌پذیر می‌شد. در این خصوص پیروزی ۱۹۷۹ با پیروزیهای سالهای ۱۸۹۱-۱۸۹۲ و ۱۹۰۶ شباهت دارد. نارضایتی‌هایی که در ۱۹۷۸-۱۹۷۹ ابراز گشت چند طبقه‌ای بود، بخش اعظم رهبریت انقلاب نیز همین‌گونه بود، نه گروههای متعدد چپ‌گرا و نه ملی‌گرایان لیبرال از نظر تعداد پیروان، قابل قیاس با [امام] خمینی نبودند. البته این بدان معنا نیست که سیاست شیعی یک شاخصه دائمی برای آینده ایران نیز خواهد بود چرا که ممکن است در طول زمان اعتبار این موضوع دچار زوال گردد. همان‌گونه که مصدق در عین سکولاربودن یک چهره مردمی نیز بود. در واقع آنچه گفتیم به این مفهوم است که درک انقلابهای ایران بدون فهم شایسته فرهنگ مردمی و مذهبی ایران مقدور نیست.

علاوه بر نکاتی که ذکر شد عوامل دیگری در دوره انقلاب اسلامی وجود دارند که در پاره‌ای موارد در خلال قیامهای پیشین نیز وجود داشته‌اند و به نظر می‌رسد چنین موضوعی حاکی از آن است که ایرانیان بسیار انقلابی‌تر از سایر مسلمانان بوده‌اند. یکی از این عوامل میزان انزجار مردمی از قدرتهای سیاسی است. انزجار شدید معطوف به سلسله منفور قاچار در زمان محمدرضا شاه نسبت به وی بسیار شدیدتر گردید. قدرت فراوان این تنفر در مقایسه با احساسات مشابه در سایر کشورها، با نگاهی به فعالیت گسترده دانشجویان بر ضد شاه در خارج از کشور در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ قابل درک است. این فعالیت بویژه درخصوص کنفدراسیون

بین‌المللی دانشجویان ایران مصداق دارد. البته منحصر به آن نیز نبوده است. جنبش دانشجویی ایران در خارج از کشور، در بین جنبشهای دانشجویی، گسترده‌ترین و تندروترین جنبش بود. این امر نه تنها به برتری آنها از جهت تعداد افراد مربوط می‌شد بلکه با تعهد سیاسی آنها نیز ارتباط داشت. هرچند رژیمهای پادشاهی شرق نزدیک همانند رژیمهای مراکش، عربستان سعودی و اردن نیز در بین دانشجویان محبوبیتی نداشتند ولی جنبشهای قابل مقایسه عمده‌ای در این میان وجود نداشت. همچنین دانشجویان ایرانی در خارج از کشور دیدگاههای همتایان خود در داخل ایران را نیز به طور جدی منعکس می‌کردند. طی دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ دانشگاههای ایران صحنه اعتصابات و اعتراضات مکرری بود که مستقیماً و یا به طور غیرمستقیم حکومت را هدف قرار می‌داد. بسیاری از دانشجویان در داخل و خارج از کشور قائل به طیفی از افکار مارکسیستی بودند و در همین حین دانشجویان دیگری در داخل و خارج از کشور به جبهه مخالفی که اسلامی و تندرو بود تعلق داشتند. هر دو گروه در زمینه‌سازی و حدوث انقلاب دارای اهمیت بودند. لیبرالهای اسلام‌گرایی که از مشاوران [امام] خمینی بودند (بنی‌صدر، یزدی و قطب‌زاده) همگی سابقه‌ای در فعالیتهای سیاسی جنبش دانشجویی خارج از کشور داشتند. تعدادی از انقلابیونی که شهرت اندکی دارند نیز دارای چنین پیشینه‌ای می‌باشند.

گروه دیگری که مساعدت آنها به انقلاب اسلامی به نحو ناکافی مورد بررسی قرار گرفته است، آنهایی هستند که عنوان «چریکهای شهری» و یا معتقدین به مبارزه مسلحانه را برای خویش برگزیدند و این در حالی است که دیگران آنها را تروریست نام نهادند. مجاهدین خلق که اسلام‌گرایان چپ بودند و فداییان خلق عمده‌ترین این گروهها بودند. قتل نظامیان امریکایی و اشخاص دیگری توسط آنها، در آن زمان، اقداماتی خرابکارانه تلقی شد ولی برخی استدلال کرده‌اند هنگامی که اجازه هیچ‌گونه مخالفت آشکاری داده نمی‌شد چریکها نشان دادند که هنوز می‌توان مبارزه کرد. مهمتر اینکه، آنها شاید با وادارکردن شاه به انتخاب یکی از دو گزینه آزادسازی گسترده و یا افزایش حاکمیت خفقان، گزینه‌های رژیم‌شاه را در سالهای آخر قبل از انقلاب کاهش دادند. رژیم گزینه دوم را انتخاب کرد. این کار از طریق افزایش شدید مراقبتها و بازداشتهای ساواک و بازگشت به نظام تک حزبی انجام شد. درخصوص نظام تک‌حزبی گرایش جدید این بود که نزدیک به تمامی افرادی که رژیم می‌خواست باید با فشار به حزب ملحق می‌شدند. افزایش فشار حکومت که از جهتی زمینه اعمال خودسرانه خشونت‌آمیز را نیز فراهم

می‌کرد، شاه را بیش از پیش غیرمردمی‌تر ساخت و این اقدامات در خلال انقلاب نتیجه معکوس داد.

پیش از انقلاب جبهه مخالف سازمان‌یافته رشد کرد. این نکته در خصوص دانشجویان خارج از کشور، گروه‌های چریکی داخل کشور و علما صادق بود. آنها به طور فزاینده‌ای جذب پیام [امام] خمینی می‌شدند. بسیاری از آنها وی را ملاقات کردند و بقیه نیز از طریق نوار به پیام‌های وی گوش می‌دادند. طبقات بازاری و طبقات کارگر علیه خالت حکومت در زندگی و وضعیت معیشتی‌شان نارضایتی‌های خاص خود را داشتند و این نارضایتی‌ها اغلب در شکل اعتصابات و اعتراضات سالهای قبل از انقلاب آشکار می‌گشت.

آنچه ذکر شد مؤید گفته قبلی ما درخصوص گروه‌هایی است که تحت تأثیر اقدامات رژیم از آن منزجر شده و علیه رژیم به سازماندهی خویش اقدام کردند. برای بیان اینکه چرا چنین انزجار عمیق و سازماندهی قابل توجه در ایران به وجود آمد و در سایر کشورها چنین تحولی به وقوع نپیوست، باید پرسید در چه شرایطی و چرا در ایران دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ چنین انزجار و اعتراضی مجال رشد یافت. دیگران به یک عامل عمده اشاره کرده‌اند که ناظر بر ایجاد شکاف مابین توسعه و نوسازی سریع در حوزه‌های غیرسیاسی، اقتصاد، آموزش و سبک‌های زندگی از یکسو و عدم تحول در باب مشارکت سیاسی از سوی دیگر است. به علاوه، حتی در حوزه‌هایی که توسعه سریع به خود دیدند، به نحو قابل توجهی افتراقات طبقاتی ایجاد شده بود. به طوری که بخش غربی شده طبقات متوسط و بالا، دارای اقتصاد متفاوت، آموزش متفاوت و سبک زندگی متفاوتی در مقایسه با توده‌های روستایی و شهری و یا حتی طبقات بازاری بودند. نوسازی سریع متأثر از پوله‌های نفت شکاف‌های ناظر بر فرهنگ و توزیع درآمد را عمق بخشید. هرچند در هر دو سوی شکاف فرهنگی پدید آمده بسیاری از افراد ضد رژیم بودند، ولی آشکارا انزجار افراد سنتی و یا اسلامی وسیع‌تر بود و این موضوع به بسیج آنها برای مشارکت در انقلاب مساعدت می‌کرد. ایمان به اینکه شاه ایران را به خارجیان فروخته است، (چیزی که در قیام‌های سابق نیز اهمیت داشت) حال با این عقیده نیز تحکیم می‌یافت که رژیم به اسلام و سنت یورش برده است و چنین یورشی تا حدی از طریق تشویق به پوشیدن لباس‌های خلاف عفت، فیلم، تئاتر، ترویج فرهنگ ضد اسلامی، و وارد نمودن روش‌های غربی در تمام حوزه‌ها انجام می‌شود. این عقاید، در سایر جوامع مسلمان، عقاید غربی نیستند، اما تا حال عقاید مزبور در هیچ جایی حتی در حد

دوره قبل از انقلاب نیز منتهی به شکاف عمیق فرهنگی و انزجار توده‌ای نشده است. انقلاب اغلب به عنوان واکنشی در برابر تحولی اقتصادی و یا به طور اخص در مقابل یک دگرگونی بسیار سریع شیوه تولید در مقایسه با روبناهایی تفسیر شده است که نشانگر آن شیوه بوده‌اند، این امر به معنای گسست مابین زیربنای اقتصادی و سیاست است. بی‌تردید چنین گسستی قبل از هر دو انقلاب ایران در قرن بیستم موجود بوده است؛ اما به راحتی نمی‌توان گفت که چنین گسستی وسعت و عمق بیشتری نسبت به جاهای دیگر داشته است. قبل از قیام تنباکو و انقلاب مشروطه، شاخص‌ترین جلوه اقتصادی در ایران احتمالاً حضور و رشد یک طبقه تجار مسلمان بومی بود، که تولید و تجارت داخلی و خارجی اقلامی چون تریاک، انواع فرش، تنباکو، پنبه، انواع میوه، خشکبار و غیره را در دست داشت. تقاضاهای این طبقه در جنبش تنباکو و انقلاب مشروطه دارای اهمیت بود، آنها بر گرد محور کنترل رژیم شاه جمع گشتند، چراکه این رژیم با واگذاری امر کنترل منابع ایران به قدرتهای خارجی به ضرر آنها گام بومی داشت و این موضوع موقعیت اقتصادی آنها را در هم می‌شکست. می‌توان گفت نقش تجار بومی در ترکیب با نقش علما در تبیین چرایی برتری ایران در زمینه شمار و عمق انقلابات دنیای مسلمانان اهمیت دارد.

در سال ۱۹۷۹ مسائل اقتصادی بسیار پیچیده بود، چراکه علاوه بر طبقات سنتی طبقات جدید بسیاری نیز حضور داشتند. یک پدیده پراهمیتی که قبلاً در دوره تحولات ۱۸۹۱ و ۱۹۰۶ آشکار شده و حال قدرت بیشتری یافته بود، عبارت از استقلال فزاینده موضع شاه در رابطه با اقتصاد داخلی بود. در دوره‌های قبل این موضوع در شکل دریافت وام از خارجی‌ان و اعطای امتیاز به آنها (که همانند آن در خارج ایران نیز وجود داشت)، و همچنین واگذاری امر کنترل گمرکات و سایر نهادهای اقتصادی کلیدی به خارجی‌ان ظاهر می‌شد و در زمان حکومت محمدرضا عدم وابستگی شاه به اقتصاد داخلی به افزایش درآمد نفت مرتبط می‌شد. درآمد نفت شاه را قادر می‌ساخت که مبالغ زیادی را برای تهیه تسلیحات هزینه کند، آن هم درحالی‌که این کار منجر به ایجاد تورم بالا و عدم موازنه در اقتصاد می‌گشت. به طور طبیعی هنگام افزایش شدید درآمد نفت، شکافهای ناظر بر توزیع درآمد بسرعت افزایش یافت. هرچند نتایج عمومی [افزایش درآمد نفت] در سایر کشورهای نفتی نیز به نحو مشابهی پدیدار گشت ولی ایران کشوری بود که بالاترین درآمد نفتی کشورهای خاورمیانه را در کنار یک جمعیت عمده داشت.

(عربستان سعودی و لیبی با وجود درآمد نفتی بالا جمعیت اندکی داشتند). این بدان معناست که اقتصاد ایران بسیار شکننده‌تر از اقتصاد سایر ملل پرجمعیت خاورمیانه بود و سیاستهای بلندپروازانه شاه منجر به حادثه شدن این شکنندگیها شده و مهار آن را غیرممکن ساخت.

اقتصاد همچنین به عنوان یک عامل سیاسی نیز ایفای نقش نمود. این نقش ناظر بر شکست در توسعه نهادهای سیاسی منطبق با افزایش آموزش، ثروت و شهرنشینی جمعیت ایران بود. کمتر می‌توان تردید کرد که درآمدهای نفتی این خیال باطل را در شاه و اطرافیانش پدید آورد که آنها آزادند هر آنچه می‌خواهند در این چند روزی که نوبت آنهاست عملی سازند. عموماً فرض بر این بود که درآمد نفت به رشد خود ادامه خواهد داد و تقریباً هر برنامه‌ای بدون نیاز به مشورت و مشارکت سیاسی قابل اجراست. زمانی که من از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۴ در ایران زندگی می‌کردم، در میان طرحهایی که با جدیت توسط حکومت دنبال می‌شد یکی کاستن تعداد روستاهای کشور از ۴۰ هزار به ۱۰ هزار بود. این روستاها قطبهای توسعه بودند. این موضوع درحالی بود که برنامه‌ریزان آشکارا هیچ طرحی با توجه به آب موجود، برای [نحوهٔ مقابله با] آسیب‌پذیری تأمین آب لازم برای جمعیتی که به طور پیوسته‌ای در حال پراکنده شدن بود نداشتند. یکی دیگر از طرحهای اتخاذ شدهٔ آموزش بیشتر روستاییان، بویژه در مناطق دور دست، به وسیله ماهواره تلویزیونی بود. این موضوع نیز یک تصمیم مدرنیستی بود که بدون توجه به واقعیات به شکل یک رؤیا ارائه شده بود. این نظرات به عنوان نمونه‌ای از تمایلات تکنوکراتیک بود که برخی از مدیرانی که در خارج از کشور تحصیل کرده بودند در شکل‌گیری آن سهم بودند. آنها فکر می‌کردند که هر چیزی با پول و تکنولوژی و بدون بحث جدی و مشارکت هرچه کمتر آنهایی که مشمول هر کدام از این طرحها می‌شدند، قابل انجام است.

با نگاهی به عناصر منحصر به فرد در میان عواملی که در حدوث انقلاب اسلامی مؤثر بودند و تا اینجا مورد بررسی واقع شد شاید بتوان گفت که اولاً ایران در مقایسه با دیگر کشورهای پرجمعیت خاورمیانه رژیمی داشت که از استقلال اقتصادی بیشتری برخوردار بود و بیشتر از آن کشورها تحت تأثیر درآمدهای نفتی قرار داشت؛ چنین خصیصهٔ توزیع درآمد، دیکتاتوری و برنامه‌ریزی را در ایران متأثر می‌ساخت. ثانیاً، در کنار طبقات علما، بازار و کارگران، گروههای مخالف مهمی شامل دانشجویان ایرانی داخل و خارج از کشور و همین‌طور چریکهای شهری وجود داشتند که بیش از حد معمول دارای اهمیت بودند. ثالثاً، اینکه شکاف ناظر بر دوگانگی

فرهنگی در ایران، بسیار عمیق تر و وسیع تر از هر کشور مسلمان دیگری بود. به این ترتیب، علاوه بر شاخصه‌های فرهنگی که در آغاز این گفتار مورد تأکید قرار گرفت، اقتصاد و سیاست ایران نیز متضمن شاخصه‌های منحصر به فردی بود که برای توضیح و تبیین تاریخ انقلابی ایران مفید به نظر می‌رسند.

یادداشتها:

- 1) N. R. Keddie, "Iranian Revolution in Comparative Perspective", AHR 88 (3) June 1983: 579-98.
- 2) N. R. Keddi, **Roots of Revolution: An Interpretive History of Modern Iran**, New Haven, Conn: Yale University Press, 1981.

(۳) مراجعه کنید به:

- * فریدون آدمیت، شورش بر امتیازنامه رژی: تحلیل سیاسی، تهران: پیام، ۱۹۸۳.
- * هما ناطق، «سراغاز اقتداری و سیاسی ملایان»، الفبا، شماره ۲، ۱۹۸۲، صص ۵۷-۴۱.
- * هما ناطق، «جنگ فرقه‌ها در انقلاب مشروطیت ایران»، الفبا، شماره ۳، ۱۹۸۲، صص ۳-۵۲.
- * W. M. Floor, "The Revolutionary character of the Ulema": Wishful thinking or Reality in N. R. Keddi (ed.) **Religion and politics in Iran**, New Haven, Conn: Yale University Press, 1983;
- * S. Arjomand, the Ulema's traditional opposition to parliamentarism: 1907-1909.
- * **Middle Eastern Studies**, 17 (2) April 1981: 174-90.
- 4) See Keddie, "Iranian Revolution in Comparative Perspective".
- 5) See H. Munson, **Islam and Revolution in the Middle East**, New Haven, Conn: Yale University Press, 1988.